

از ظاهر شدی و اولاد و احفاد فرخنده نهاد او بسیار مانده فرزندان  
 دانشمند مفید ریش از هر دو دست در مجلس شریف بترتیب  
 آنقدر نشستی که بر آینده اشتباه شدی که حضرت شیخ کدام است  
 و اولاد کدام و از شریعت و طریقت و حقیقت چندان جوامع  
 الکلم فرمودی که از احاطه تقریر عوام بلکه اکثری از خواص هم  
 خارج باشد و دست هر ناقص بوالهوس از دامن ترجمان آن اعرار  
 کوتاه و اینمعنی نیز باعث اشتباه میشد در زمانی که خلیفة الزمان  
 بار اول بدفع و دفع مخالفان بر سر جونیپور لشکر کشیدند و از معسکر  
 تا جونیپور سه روزه راه مانده بود که شیخ در بلد مذکور برحمت  
 حق پیوست و نقاب خفا از عالم فنا بر چهره هستی کشیده مصداق -  
 بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ - گردید و کاتب اوراق بملازمت آن قدوة آفاق  
 فرموده - وفاتش در سنه نهصد و هفتاد ( ۹۷۰ ) بود و شیخ ادهن  
 تاریخ وفاتش یافته شد .

### شیخ عبد الغفور اعظم پوری

اعظم پور قصبه ایهت از توابع سنبل وی مرید شیخ  
 عبد القدوس چشتی است صاحب کمالات صوری و معنوی بوده  
 ریاضت و مجاهده کرده و در متابعت حضرت ختمی پناه صلی الله  
 علیه و آله و سلم توفیق رفیق او گشته در اهل صحبت زرد تصرف  
 کردی و هر چند طالب را مناسبت کمتر بودی جاذبه شیخ او را از  
 جا برده بی اختیار مایل خدمت ساختی اکثر اوقات درس علوم  
 دین فرمودی کلام بلاغت فرجامش راحت دلهای شور انگیز و زبان

معجز بیانش سرهم جانهای مشتاق بود بحسن صورت و خوبی  
 حیرت برآمد اهل زمان بود سرید گرفتگی و خلائق را وعظ و نصیحت  
 فرمودی و رسایل در تصوف نوشته الحق در کمالات ظاهری و  
 باطنی شیخ هیچ نکرده نیست و بعد از آنکه قدم در دایره - ایذاء  
 الثمانین عتقاء الله - نهاد در شهر نهند و هشداک و پنج ( ۷۵ )  
 بدار البقا رحلت نموده و هم در اعظم پور مدفون گشته - عظم الله شأنه \*

### میان وجیه الدین احمد آبادی

نصب او علویست خود را بجهت غربت شهرت باین نداد  
 از علمای کبار روزگار و صاحب صلاح و تقوی و مجاهده است و بر  
 جاده شریعت مستقیم و در گوشه قناعت مقیم دایم بدرس علوم دینی  
 اشتغال داشت و قدرت او در جمیع علوم عقلی و نقلی به مرتبه بود  
 که کم کتاب درس از صرف هوائی تا قانون و شفا و شرح مفتاح  
 و عضدی باشد که از شرح یا حاشیه بران ننوشته و خلائق را پیوسته  
 از انفاس متبرکه او فیض میرسید و حق سبحانه اسم الشافی را  
 ظاهر و اورا مظهر ساخته بود تا هر روز جمعی لا تعد و لا تحصی  
 از بیماران و محنت زدگان بملازمت او آمده التماس دعا میدمودند  
 و اثر آن زود می یافتند و هرگز بطور خود بخانه اهل دنیا نرفته  
 مگر در مدت عمر یک دو بار بحسب طلب و اکراه قدم از خانه  
 و مسجد خود برای نماز جمعه هم بیرون نمانده و خانه او مقصد  
 اقصی اکابر و اخیار روزگار بود و در لباس و وضع هیچ امتیاز از آحاد  
 الناس نداشته بجامه درشت اکتفا میکرد و هرچه فتح میرسید

بذل و ایثار مینمود اگرچه ارادت بجای دیگر داشت اما ارشاد از  
 شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع او بود و کار را نزد  
 او اتمام کرده از مشرب صوفیه فوقی بروجه اتم داشت چون در  
 عهد سلطان محمود گجراتی شیخ محمد غوث از هندوستان  
 بگجرات رفت شیخ علی متقی که از مشایخ کبار و مقتدایان صاحب  
 اقتدار و علمای بزرگوار آن عصر بود فتوی بر قتل شیخ محمد غوث  
 نوشت و سلطان آن را موقوف بر امضای میان وجیه الدین داشت  
 چون میان وجیه الدین بخانه شیخ رفته در مرتبه اول شیفته روی  
 او شده بود استغنا را پاره ساخت و شیخ علی بی اختیار بمنزل  
 میان آمده جامه پاره کرد و گفت چرا بشیوع بدعت و وقوع رخنه  
 در دین راضی می شوید در جواب گفته که ما ارباب قالیم و شیخ  
 اهل حال فهم ما بکمالات او نمی رسد و بظاهر شریعت هیچ اعتراض  
 قانع برو متوجه نمیگردد و این بود باعث اعتقاد سلاطین و حکام گجرات  
 بر شیخ محمد غوث و نجات او ازان مهلکه - بعد ازان در مجلس  
 بارها میگفت که نظر بظاهر شریعت چندان باید بود که شیخ علی  
 متقی است و در حقیقت آنچه انچه که مرشد ماست در سنه (۹۹۸)  
 فهد و نود و هشت ازین مرای وحشت در گذشت \* و شیخ  
 وجیه الدین تاریخ وی یامته شد وجهه الله الی الرضوان - مخفی  
 نماند که ملازمت این چهار عزیز فقیر را میسر نشد و ذکر  
 ایشان احتیاج نیست \*

## میان عبد الله نیازی سرهندي

نیازی طایفه ایست از افغانان اول سرید شیخ اسلم چشتی  
 فلیپوری بود در حجره که در جوار خانقاه جدید شیخ امت و  
 حالا بعبادتخانه پادشاهی شهرت دارد پیوسته معتکف بودی چون  
 شیخ اسلم مرتبه اول از حج که برآه خشکی رفته بود تشریف آورد  
 در رخصت مکه معظمه طلبیده بشیخ طوماری مشتمل بر ذکر مشایخ  
 و اهل الله که در ولایت عرب و عجم و هند دیده بود نوشته داد و  
 در اکثر بلاد میر کرده این طبقات مشایخ را دریافت و بصحبت  
 یاران میرسید محمد جونپوری قدس الله روحه که دعوی مهدویت  
 کرده بود و بکجرات و دکن پیوسته آخر همان طریقه اختیار کرده  
 چند کاهی در بیانه در عهد اسلم شاه بطریقی که سابقاً مذکور  
 گشت در زاویه خمول و گمنامی اوقات به بی تعینی و بی تکلفی  
 صرف نموده و چون آحاد الناس فارغ از قیود و تعلقات میزیست  
 و زمانیکه بتقریب ذکر شیخ علایی بیانه رحمه الله اسلم شاه او را  
 باغواهی مخدوم الملک آزار بسیار داده و زجر و ضرب شدید بلیغ نمود  
 باز مسافرت اختیار کرده در اطراف و اکناف جهان سیاحت می نمود  
 آخر عمر ترک دعوی مهدویت نموده و در سرهند گوشه عزلت  
 گزیده بطریق سایر مشایخ سلوک میگرد و هنگامیکه پادشاه آن  
 حجره را که قریب بمحل واقع شده بود تعمیر نموده تعبیر بعبادتخانه  
 فرمودند و نام میان عبد الله بآن تقریب مذکور شد او را از سرهند  
 طلبیده تنها صحبت داشتند و خبرها پرسیدند و از مهدویت

انکار آورده گفت اول صحبت این طایفه مرا نیک در افتاده بود  
 بنابراین بآن طریقه گرویدم و بعد از آنکه حقیقت حق الیقین ظاهر  
 شد ازان ابا نمودم بآزایش باز گردانیدند و در سال نهصد و نود  
 و سه (۹۹۳) در زمان توجه بجانب اتک چون بسرهند رسیدند او را  
 بار دیگر طلبیدند و تکلیف زمین مدد معاش کردند و او قناعت  
 را دست آریز ساخته قبول نکرد و خواهی نخواهی فرمان نویسانیده  
 حواله او نمودند امثال امر نموده فرمان را گرفت اما شیوه توکل  
 از دست نداد و بآن هیچ نپرداخت تا آنکه درگذشت مدار عمل او  
 بر کتاب احیا و کیمیا بود سالی که فترات الخ میرزا شد فقیر همراه  
 محمد حسین خان بودم او را در سرهند دیدم فایده چند از کتاب  
 احیا که در پیش داشت بیان میکرد و محمد خان نام یاری که از  
 عهد اعلیم شاه آشنائی باو داشت و شیخ مبارک او را در زمان کشاکش  
 شیخ علائی سیف الله خطاب داده بود ازو پرسید که دل چیمت  
 گفت از ما تا دل هزار منزل راه است ازان چه می پرسید سخن  
 اخلاق بگوئید - بعد ازان بتقریب ذکر میرمید محمد جونپوری قدس  
 الله روحه مغول پیری را آورد و از وی شهادت خواست او گفت  
 در زمان رحلت حضرت میرسید محمد جونپوری درمراه حاضر بودم  
 که از دعوی مهدویت ابا آورد و فرمود که من مهدی موعود نیستم  
 و الله اعلم - درین میان محمد خان آهسته میگفت که میان عبد الله  
 طرفه کاری کرد که شیخ علائی بیچاره را بکشتن داد و خود قدم از  
 دایره بیرون کشید - میان عبد الله در سن نو حالگی در سنه (۱۰۰۰)  
 هزار ازین سرای مهتمار رخت در جوار حضرت پروردگار عز شانه

برد - اسكنه الله في اعلى عليين •

## شیخ ابو الفتح گجراتی

داماد حضرت میر سید محمد جونپوری است قدس الله سره العزیز  
 اما میرزا را ندیده و این نسبت بعد از رحلت میر واقع شده  
 بسیار صاحب جاه و جلال و کمال بود و برورش سلسله مہدویہ راجع  
 و ثابت قدم با استقلال چون در مکہ معظمہ و گجرات با شیخ گدائی  
 نسبت آشنائی تمام داشت در زمان بیرمخان خانخانان بتقریب  
 مہمی ضروری باگرہ آمد و در اندک فرصت آن معرکہ برہم خورد  
 و شیخ بگجرات رفت در زمان طالب علمی بیم شبی بوسیله مولانا  
 عبد الله قندھاری خویش حاجی مہدی لاهوری آن طرف آب  
 آگرہ در محلہ شیخ بہاء الدین مفتی رحمہ اللہ بملازمت شیخ  
 رسیدم در جگرہ خالی تنها نشسته مشغول بود این حدیث نبوی  
 صلی اللہ علیہ وسلم خواند لا یقعد قوم یذکرون اللہ الا حققتہم الملائکہ  
 و غشیبتہم الرحمۃ و نزلت علیہم السکینۃ و ذکرہم اللہ فیمن عندہ -  
 و ترجمہ آن بیان کردند و تلقین ذکر گرفتیم و چند گاہی بآن مشغولی  
 داشتیم در خود فیضی عجیب غریب مشاهده میکردم و معنی  
 قرآنی بر من مکشوف شد چند گاہ چنین بود کہ ہر صدائی و فدائی  
 کہ جمع مرا قرع میکند ذکر می پنداشتیم و بعضی طالبان ایشان  
 را دیدم کہ از جہت تحرز از مالا یعنی سریش بر لب چسپانیدہ  
 و بعضی ہنگریزہ بدھان گرفته بودند - حال و فائش معلوم نشد کہ  
 کی و کجا بود - ذکر اللہ بالخیر •

## شیخ ابواسحق لاهوری

از خلفای حضرت میان شیخ داؤد قدس الله سره است در چاپک روی یگانه زمانه و آیتی از آیات حق سبحانه بود خود را در صحبت پیر تمام در باخته و نسبت بذات شریفش چنان پیدا کرده که گویا یک معنی صحیح بدر عبارت ملیم تعبیر یافته و گرد حدرش و نثار امکان بردامن همتش اصلا ننشسته بمجرد دیدنش یار خدای عزوجل بر هر دل میانه غافل پرتو می انداخت و درد خدا طلبی در بیننده سرایت میکرد و بغیر از دوسه یاری از یاران و طالبان همراز و همزبان حضرت میان قدس الله روحه که در لاهور مسکن داشتند کسی دیگر را بحضور خود نمی طلبید و مقید به مرید گرفتن نشد و پیوسته در حجره تاریک که درون باغی بود انزوا داشت و گاه گاهی که شوق حضرت میان گریبان گیر او میگشت از لاهور بیگ روز در شیرگده که بمسافت چهل کوه زیاده است پیاده میرفت و آستان بوسیده بهمان پای باز میگشت و تاب تجلی دیدار پر انوار حضرت میان نداشت در حالی که مذکور شد بملازمت آن بزرگوار عالیقدر مشرف شده یکشب و روز در جوار ایشان مهمان بودم و روز دیگر راه شیرگده در عین ایام خلل تنها بایک جلو دار روان شدم و از هر جانب چنان و راهزنان که سر راه بر من گرفته بودند حیران می ماندند و می پرسیدند که بکه درین بیابان پرخطر کجا میروی همین که میگفتم که از خدمت میان شیخ ابواسحق بملازمت حضرت پیر دستگیر رحمتها الله میروم بمسجده شریفان نام

مبارک ایشان همه حلقه بگوش شده شیر و دوغ و امثال آر، می آوردند و راه سر میکردند و دلالت بر هزم و احتیاط می نمودند و ترغیب بر ذکر و ورد نام حضرت میان که آشنای هر خاص و عام در آن دیار بود میکردند تا عاقبت بعاقبت بمقصود باز گشتم چنانچه گذشت و در سالی که حضرت میان از عالم فنا سراپرده در ملک بقا زدند در اندک فرصت و بای عام در پنجاب افتاد و جمیع اصحاب اهل بیت و خلفای مشهورین ( که قریب پنجاه شخصت نفر کامل مکمل بودند ازان جمله ترجمان امرار میان عبد الوهاب که میان بابو نیز میگفتند) همه بر یک میدان بطریق تعاقب و تناوب در عرض سه چهار ماه بحضرت ایشان ملحق شدند الا ماشاء الله و از عامه طالبان و مریدان و خادمان هم جهت چه نویسد و از جهت سبقت نسبت میان شیخ ابواسحاق نیز به سرعت از بادیه فراق بکعبه حقیقی وصال یافتند فمنهم من قضی نحبه - و منهم من ينتظر اى خواجه بود

\* ع \*

که جامی را کنی در کار ایشان

بعد ازان حافظان سلعله علیه قادریه میان شیخ عبد الله بود که ولد ارشد انجب حضرت میان است چون او در سالی که مذکور شد رخت بروضه رضوان کشید حالیا جامع جمیع کمالات و قایم مقام همه ذات عالی صفات میان شیخ ابوالمعالی است

\* شعر \*

سلام الله ما کر اللیالی \* علی الشیخ الصفی ابی المعالی

امید که این روضه سعادت همیشه مثمر باد - بالنبی وآله الامجاد •



## شیخ رکن الدین رحمه الله

ولد رشید شیخ عبد القدوس کنکوئی است که مذاقب و کمالات وی از شرح و بیان مستغنی و مکتوبات قدسی که جمع کرده اند مشعر و دال بر آنست و کنکوئی قصبه ایست در نواحی تهبانیدسر صاحب رتبه عظیم بود و آثار کمالات در بشره او ظاهر و شانی عالی در تصوف داشت بر طریقه مشایخ خویش سلوک میدمود و از ارباب ذوق و حال بود بدر خانه اهل حشمت و شوکت احیانا و نادرا بقدر ضرورت رفتی و الا در زائیه عزلت و انقطاع پیوسته بسر بردی جامع این اوراق او را در زمان فترات پیرمخان در دهلی بمجلس شیخ عبد العزیز رحمه الله ملازمت نمود و الحمد لله .

## میان مصطفی گجراتی

اصل او از طایفه بوهرة است که در گجرات بسود و سواد مشغولند یکی از یاران بیواسطه میر سید محمد جونپوری قدس الله روحه پیوسته طریقه فقر و فنا پیش گرفته تا آخر عمر دران وادی استقامت ورزید چون خلیفه الزمانی بعد از تخییر ولایت بنگ از پنده مراجعت نموده باجمیر رسیدند آصف خان ثانی میر بخشی او را بحسب حکم از گجرات همراه آورد شبی در محن دیوان خانه علما را طلبیده از شیخ مصطفی تحقیق مسئله مهدویت می نمودند و او عجیب بود و مناظره بامتداد کشید و حاجی

ابراهیم مرهندی در بحث بموجب شیمه لئیمه خویش تحکمان  
 میکرد و شیخ را آزار داد و فقیر آنچه در کتاب شرح گلشن راز  
 تصنیف شیخ محمد لاهیجی که مرید بواسطه ( † ) میر سید محمد  
 نور بخشی است که او هم در زمان خود دعوی مهدویت کرده بر سر  
 فتنها بار آورده بود بشرح و بسط نقل کردم و چون این سخن مخالف  
 مدعای شیخ بود ظاهرا باعث غبار خاطر او شده باشد و بعد از رسیدن  
 یفتح پور او را فرمودند که چند روز بخانه خواجه عبد الصمد مصور  
 شیرین قلم باشد بذات تلافی آن تقصیر بطریق عذرخواهی پیش  
 آمدم و استعفا نمودم ضعف بسیار داشت در همان مجلس طشت  
 آوردند و خون بسیار از دهان او ریخت و چون رخصت بجانب دیار  
 گجرات یافت غالباً در راه یا در وطن رسیده رخت ازین سرای  
 فانی بسرای جاودانی کشید و این واقعه در سال نهصد و هشتاد و  
 سه (۹۸۳) بود و از مکتوباتی دارد که ازان بوی غربت و فنا خیزی  
 می آمد - عامله الله بلطفه \*

### شیخ اسحق کاکو لاهوری

پدر او شیخ کاکو نام داشته و مردم لاهور بار عقیده ولایت دارند  
 دانشمند متبحر و متوکل و متورع بود هرگز بخانه ارباب دنیا نرفته  
 و حاجت نخواستند دایم درس میگفت جامع جمیع علوم و صوفی  
 مشرب و همیشه بحق مشغول می بود و تا نمی پرسیدند سخن

نمی گفت روزی بمخدولی در راهی ملاقات نموده وی دیگری  
 مخالفین از شیر و برنج بشیخ داده که این را بردار و همراه من بیا  
 بی تاحشی و انکار آنرا بر سر داشته در بازار گذشته تا بمنزل رسانید  
 و از آن روز باز غل و غش نفعانیت از دل او پاک شسته شد و از  
 علمای رسمی ممتاز گشت در شهر سنه نهصد و نود و پنج ( ۹۹۵ )  
 شرف ملازمت آن بزرگوار دریافتم و روزی این حکایت بتقریبی  
 با شیخ فیضی که در همان نزدیکی خطاب ملک الشعرائی خواهد  
 یافت گفتم بنابر شیوه از که نفی جمیع مشایخ ماضی و حال و اثبات  
 خود بود بطریق اتمهزا منست شیخ بنیاد کرد و خاموش بودم  
 نمیدانم که همان شب یا شبی دیگر در خواب دیدم که شیخ ابوالفضل  
 در صحرائی نروان آمده در ویرانه کهنه که در سه دیواری بیش نداشت  
 شیخ اسحق در جماعت توپچیان برسم آنکه هر شب ماه نو بتذوق در  
 در بار پادشاهی سر میدهند تفنگ در دست گرفته بجانب من  
 می اندازد و شرارها گرد و پیش من می بارد و هولناک برخاستم  
 و روز دیگر نداری در ملازمت شیخ بردم و بعد قبول مقرون گردید  
 و واقعه خود گفتم اگرچه از جهت کبر من قدرت حرف زدن  
 نداشت اما دست برداشته فاتحه خواند و الحمد لله - و او اوستاد  
 اکثر علمای مشهور لاهور است مثل شیخ معدالله که قرنیه در روزگار  
 نداشت و شیخ منور و غیر ایشان - در زمان جوانی بیشتر بشکار  
 مایل و راغب بود چنانچه هرگاه از درس فارغ میشد باز و چره  
 و امثال آن را گرفته بصید میدرفت و پیاده در شکار گاه میگشت  
 من شریفش از صد مال متجاوز شده در سنه نهصد و نود و شش

( ۹۹۶ ) در جوار قرب ایزدی شمامت •

## شیخ سعد الله بنی اسرائیل

از شاگردان رشید نجیب فیاض الحق کاکو است و صاحب  
اطوار مختلف است در ابتدای حال متشرع بود بیکبار ترک تقیه  
نموده مرتکب جمیع نواهی شد و با مطربۀ تعلق پیدا کرده  
با ریش مفید در بازار میگشت • بیت •

زین پیش اگرچه خلق گرفتاری ز ما سبق  
عشق آمد و نماند نشانی ز ما سبق

و مردم خاکپای او را از بس حسن عقیده بجای توتیا میکشیدند  
و عقیده ولایت باو داشتند و در آن حالت در عین نخاس درس  
میگفت و از اسباب جمعیت هرچه داشت در عشق آن نگار  
در باخت شبی با او شراب میخورد که جمعی از محدثان باتفاق  
طلبه که نصبت تلمذ باو داشتند هجوم نموده بجهت اصلاح حال او  
از راه دیوار بخانه او درآمده و آلات ملاحی و مناهی شکسته  
خواستند که او را تعزیر نمایند همان سخن را که بخلیفۀ ثانی  
حقانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته بودند گفته که اگر  
من یک نا مشروع کرده ام شما سه نامشروع را ارتکاب نموده اید و  
بتعزیر مزا وار ترید که بتجمیع وی اذن از راه دیوار مرزده درین  
خانه در آمدید آن جماعه منفعل و خجل شده باز گشتند و بعد از آن  
توبتی توبۀ نصوص یافته و کتاب احمیا را دستور خود ساخته پیوسته  
بعبادات و ریاضات میگذرانید و تصانیف بسیار مفید عالی نوشته

از آن جمله شرحی بر تترجواهر القرآن که تصنیف امام غزالی است  
رحمه الله چون خلیفه الزمانی او را بخلوت طلبیده پرسیده اند که  
از کدام قومید گفته از جماعه نویسندها که ایشان را بزبان هندی  
کایت میگویند پادشاه را این بی تکلفی از بسیار خوش آمد و  
صحبتی ممتد داشتند فقیر مرتبه اول در لاهور ملازمت او کردم  
بذقربنی قضیه ویرانی ملتان و آبادانی لاهور و قضیه سلاطین لنکه  
خصوصا سلطان حسین را چنان تقریر کرد که در حسن ادا و  
فصاحت عبارت و تدقیح آن متعجب ماندم و در کم جایی آن  
حلاوت گفتار یافته شده او هرگز هیچ سایی را محروم نگذاشته  
و باوجود آنکه از اسباب تجارت و زراعت فارغ بوده و مدد معاش  
از جانب پادشاه هم نداشت معلوم هیچکس نمی شد که آن همه  
تصرف و بذل و ایثار از کجا بود و خلیق درین امر حیران بودند  
بعد از آنکه بسن هشتاد سالگی کم و بیش رسید ازین برای مجازی  
در گذشت و اصغر و اکبر به تشیع جنازه او متجاوز از الوف رفته  
نعش پاک او را بتبرک بر سر و دوش می گرفتند و جای  
نهادن قدم نبود \*

### میان شیخ عبد الله بداونی

از حسنات زمانه و برکت روزگار است در صغر سن سبق بومنان  
یاد می گرفت چون باین بیت رسید که  
\* بیت \*  
محال است معدی که راه صفا \* توان رفت جز در پی مصطفی  
صلی الله علیه و سلم از معلم پرسید که معنی این بیت چیست

بزبان هندی بیان کنید گفتند تا بلین سکیت. چکار است فرمود  
تا خاطر نشان نمی سازید بیشتر سبق نمیگیرم چون معنی  
آنها گفته پرسیده که تعریف محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
فرمائید که کیست شمه از اخلاق و معجزات آنحضرت را صلی الله  
علیه و سلم بیان کرده بمجرب شنیدن آن جذبه ربانی گریبان گیر او  
شده و پیراهن چاک زده کلمه طیبه بر زبان راند و چون خبر بوالدین  
او رسید دیدند که او ابرا و تجوا ازیشان نموده فابل بود نیست  
بضرورت دمت از بار داشتند و از نواحی سامانه که مسکن آبا و  
اجداد او بود بجانب دهلی سفر اختیار کرده بقراءت قرآن و دانستن  
احکام و طلب علم مشغول شد عاقبت جمعی از علمای نامدار و مشایخ  
کبار را دریافته از فحول دانشمندان عهد گشت و دست ارادت  
بمیان شیخ عبد الباقی چشتی بداونی روح الله روحه داده تلقین  
ذکر ازیشان گرفت نگاه بملازمت شیخ صفی خیر آبادی قدس الله  
سوره العزیز و دیگران پیوسته و بریاضت و مجاهدت اشتغال نموده  
بتکمیل رسید و نعمت علم از اکثر مقتدایان روزگار خویش یافت  
خصوصاً از میان شیخ لادن دهلوی و میر سید جلال بداونی و بعد  
از وفات مرحوم قایم مقام او شده سالها در بداون درس و اعاده فرمود  
و خیلی از دانشمندان نامی که بمرتبه اشتهار رسیده اند از دامن  
او برخاستند و مردم اطراف و اکناف از اقصى ولایات بملازمت  
شریفش رسیده بمعادت جاودانی میرسند و در اواخر حال جذبه  
برو غالب آمده در مجلس جماع حاضر می شود و از شدت غلبه  
شوق نعره جان گداز و صیحه دل افروز کشیده اهتزاز میفرماید و

چند قدم میروند و بی آنکه وجد و رقص در میان باشد و معاً لاهول  
فرستاده بمقام خود مراجعت نموده می ایستند و در بی تکلفی و  
بی تعین چنان بود که بروش سلف و خلف از پی ابتداع متاع  
خانه خواه قلیل خواه کثیر و سایر مصالح ضروری ما یحتاج الیه  
بیاده بدکان و بازار تشریف می برد و برداشته بمنزل می آورد  
در میان راه جماعت طلبه را سبق نیز میفرمود و هر چند میگویند که  
حاجت تصدیع مخدومی نیست ما این خدمت را بجا می آریم  
قبول ندارد از صورت خجسته اش فقر و فنا می بارد و باوجود اجازت  
تلقین و ارشاد و خط خلافت از بزرگواران معقد بشیخی و سرمدی  
فیهت بلکه احترام تمام ازان وادی دارد بزمی مشایخ و در لباس  
اولیا تحت قبا مخدومی و محتجب می ماند فقیر زمانیکه شرح  
صحایف در کلام و تحقیق در اصول فقه بملازمتش میخواندم با آنکه  
جمعی از مسترشدان فیاض و متعلمان صافی قریحه شریک بودند  
و اشکالات دقیق می آوردند هرگز ندیدم او را که در افاده و افاصه  
و حل آن اباحت شریفه و نکات غامضه احتیاج بمطالعه افتاده باشد  
از آنکه جمیع نظریات بدیهی او شده و مائت قوی حاصل کرده مؤید  
من عند الله گشته حال در سن نود سالگی امت انشاء الله العزیز  
بعمر طبیعی برسد \*

## شیخ جلال الدین قنوجی

مجنوبی بود سالک آبی او از ملتان آمده در قنوج که شهر قدیم  
مشهور هندوستان است مسکنت گرفته بعد از سلوک جذبۀ دریافته

و با آن دقیقه از دقائق شرع مطهر فارسی نمیگذاشت گاه گاهی که حال برو استیلا می یافت روی را میاه کرده و ریسان چهارپائی در گردن انداخته در بازارها میگشت و فریاد های مصیبت آمیز و درک انگیز میکرد و امثال این اداهای غیر مکرر بسیار داشت روزی از نماز جمعه در مسجد حی فارغ شده بود که فقیر بملازمش رسیدم برخاسته بزیارت قبور مندرسه آبای کرام خود که در صحن مسجد بود رفت و بر قبری فاتحه میخواند و یکی از خادمان همزبان بیان حالت آن میکرد و جدا جدا تفریق آن مشایخ نموده بخود فرو میرفت و هنگام انصراف مسئله از فرایض ازان خادم پرسید گفت که اگر شخصی بمیرد و یک پسر و یک دختر وارث گذارد پسر را از ترکه میت دو حصه است و دختر را یک حصه آنرا بجمع رضا شنیده و سخن ناگفته روان شد و بعد ازان چنان بظهور انجامید که بموجب آن حدیث بلاغت مفهوم باین مضمون که اگر مسئله از علم فرایض بر مقبره بخوانند و بیان قصمت مهام کنند ببرکت آن تمام اهل قبور مغفور میگردند شیخ را آن عمل معمول بود و در هیچ جمعه تخلف نمی ورزید \*

## شیخ کپور مجذوب کوالیاری

از حادثات حسینی بود در ابتدای حال سپاهگری میکرد بیکبار ترک نوکری کرده بمقائمی مشغول شد و شبها بخانه عورات بیوه مستوره آب برده رحمانیدی و خلیق را بی اجرت آب دادی تا آنکه جنبه رسید و از کار و بار باز مانده ترک اختیار کرده بطریق محاربه



سخن نکرده و پلوه شده مهتلاک بودی \* شعر \*

میشدم دست بدیوار ز ضعف از کویت

آمدی جلوه کنان صورت دیوار شدم

و در پایان بازار گوالینار محلی برای سکونت گزیده دایم آنجا میبود

و همیشه سرافکنده در مراقبه میگذرانید اگر حضار را بخاطر چیزی

گذشتی بطریق مسجدوبان از روی هذیان جواب آن گفتی و حل

کرده و اخبار مغیبات گفتی و شبها دایم در قیام گذرانیدی گاه

گریستی و گاه خندیدی از ثقات شنیده شد که سیدی از ولایت

آمده برهان سادات ازو طلبیده بود فرمود تا هیزم جمع کرده آتش

بلند افروختند شیخ دست او را گرفته گفت بیا تا هر دو درین

آتش در آئیم \* ع \*

تا سیه روی شود هر که درو غمش باشد

و سید تقاعد نموده و او بآتش درآمده سلامت برآمده و مثل این

خوارق بسیار ازو نقل میکنند و همه برینمعنی متفق اند اینجا

بر همین قدر اقتصار نموده آمد در شهر سنه نهصد و هفتاد و نه (۹۷۹)

شبی نعره زنان دریده مار مار میگفت تا از بالای دروازه افتاد و

و جان بحق تسلیم کرد و شیخ فیضی تاریخ او را کپور مجنوب یافته \*

## شیخ اله بخش گرمکتیصری

گرمکتیصر قصبه ایست بر کنار آب گنگ از توابع منبعل مدت

چهل سال بر جاده فقر و قناعت تمکن داشته بارشاد طالبان مشغول

بود و در توکل شانی داشت و صحبتش یاد از خدا میداد و در

هفتاد سالگی بطریق میر منبل رفت و مجوزاً خدمت شیخ بنجو مرحوم منبلی (که عابدی صایمه دهر و رابعه وقت بود و تا مدت می و پنج سالگی بی شوهر بود و انظار بغیر از شیر نمیگرفت) غائبانه بوی ارادت آورده التماس نمود که راه خدا را بمن نمائید جواب فرستاد که تا پیروی سنت حضرت خیر البریه علیه و آله من الله الصلوة و التحیه نمائنی و در عقد یکی در نیائی سخن این راه پرسیدن و گفتن ترا وبالسنت فی الحال در محفه سوار شده بملازمتش رسیده و بحباله او در آمد و در اندک فرصت هر دو سفر آخرت گزیدند فقیر با یاری هید قام نام از اعیان عادات دهلی بملازمت آن بزرگوار رسیدم او را بسیار خوش مجلس و خوش تقریر یافتم چون طشت و آفتابه بجهت دست شستن آوردند فرمود ابتدا ازان سید بکنید که - الهاشمی اولی بالتقدیم \*

## شیخ عارف حسینی

از نبیرشاه اسمعیل صفوی امت صاحب دعوت و ریاضت عظیم و مجاهدت قوی امت چنانچه انظار پیوسته بدان جوین موخته درشت و گیاه تلخ میکند و دیگری تاب تناول آن ندارد و بر جاده شریعت قوی مستقیم است و پنج وقت اذان در بمین یتشخانه شیخ ابوالفضل بدر بار پادشاهی میگوید و هیچ باکی از کس ندارد و خوارق بسیار ازو نقل میکنند ازان جمله اینکه کتف پارو مدور در منقل آتش روزان می اندازد و اشرفی مسکوک از انجا بدر آورده بحاضران مجلس هر چند باشند میدهند و میگویند که از حجره مقفل بطریق

نقل اشباح بدر می آید و بجای دیگر ظاهر میشود وقتی از گجرات در بلده لاهور آمده میوههای زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میداد علمای پنجاب که عمده ایشان مخدوم الملک بود متعرض شده گفتند که ظاهر است که این فواکه از باغهای مردمست که بی اذن متصرف شده و خوردن آن نا مشروع و حرام است و صحبتش درانجا راست نیامده بکشمیر رفت و علیخان حاکم آندیار اعتقاد تمام آورده صدیقه خود را با و تزویج نمود چون دانست که او صاحب داعیه است مهر دختر طلبیده طلاق از برای او گرفت و شاه ازانجا به تبت رفت درانجا نیز میگویند که خوارق فراوان ظاهر گردانید ازان جمله اینکه درختی رامی افشاند و ازان دراهم و دنانیر میریخت طی هذا القیاس چه در گجرات و هند و چه در کشمیر و تبت صاحب تصرفات عظیم است و هر جا که میرفت مردم قصد او میکردند و از دیاری بدیاری نقل میکرد و در مرتبه اول که پادشاه از کشمیر بکابل سیر فرمودند شاه دران سفر آمده دید و موکلانی که در نظر نگاهدارند برو گماشتند و گاه گاهی که در نظر پادشاه می آمد در پیاله زرین مشک با کافور و سایر عطریات انداخته تحفه می بردند و هر چند میگفتند که از ما پاره زری یا جاگیری قبول نمائید میگفت زر باعدیان خود عنایت کنید که بد حالت من چکنم و زمانیکه فقیر شاه را بهمراهی قلیچ خان در بتشخانه شیخ ابوالفضل که شاه در عهده محافظت اوست از محجر بامی که مطلع بر خجرتش بود دیدم نقابی بر روی بسته بود و کتابتی میکرد و بیکی میگفت که این قلیچ خان

بود که میگفت منم تلیج بنده و خدمتگار شما - غالباً شیوه روی پوشی از قدیم الایام داشت و می گفتند که شاید از برای این بوده باشد که اگر از جانی بجائی رود او را کسی نشناهد و الله اعلم - از مقرری معتمدی شنیدم که میگفت در کشمیر روزی پادشاه شیخ ابوالفضل و حکیم ابو الفتح را بملازمت شاه فرماده بموجب اشارت پرسید که شاه چه شود اگر نقاب بردارید تا جمال شما را به بینم قبول نمیکرد و میگفت ما مردم فقیریم بگذار و پیشتر ازین مرتجعان حکیم از شوخی و بیباکی که داشت دمت فراز کرده خواست که نقاب برکشد شاه اعراضی شده و در غضب آمده گفت که معاذالله من معذورم و معذوب نیستم اینک روی مرا ببین و گریبان چاک کرد و نقاب از رخ بر زمین زده گفت حکیم روی مرا خود دیدی اما نتیجه این را انشاء الله العزیز درین دو هفته به بینی پانزده روز نگذشته بود که حکیم در همان راه بزحمت اسهال کیدی درگذشت و امثال این خوارق از داحد حصر و احصا افزون است روزی پادشاه فرمود که شاه یا خود چون ما شوید یا ما را چون خود سازید جواب داد که ما فاسراندان خود مثل شما چگونه می توانیم شد اگر می خواهید بیائید در پهلوی ما نشینید تا همچو ما شوید \*

### ( ۲ ) میر سید علاء الدین اودهنی

صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره و حجج باهره و آبتنی

بود از آیات الله و خوارق بسیار ازو نقل میکنند و باوجود آن مراتب جلیله و مناقب سزیه گاه گاهی معارف و حقایق را بصورت

نظم ادا می فرمود و این مطلع او جهانگیر است • مطلع •  
ندانم آن گل خود<sup>(۴)</sup> رو چه رنگ و بودارد  
که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

و ترجیح بندی گفته که بندش اینست • بند •

که بچشمان دل مبین جز دوست  
هرچه بینی بدانکه مظهر اوست

و شیخ عرفانی قدس الله روحه درین زمین فرموده • بند •  
که جهان صورت است و معنی دوست  
در بمعنی نظر کنی همه اوست

و دیگری گفته • بند •

که جهان پرتو یست از رخ دوست • جمله کاینات سایه اوست  
و مقیر راحت • بند •

اوست مغز جهان جهان همه پوست  
خود چه مغز و چه پوست چون همه اوست

مشایخ بسیار از دامن دولت او خاسته اند ازان جمله خلف صدق  
او میرمید ماهر و که قدم بر قدم والد ماجد داشته دیگری میر  
مید علی نلهری که صاحب حال قوی و پیوسته منزوی بودی  
و فقری و غربتی غریب ازو مشاهده میشد زبان عجیب در

تصوف داشت فقیر در کانت گوله از توابع منبیل بصحبت همین خان بهلازمت او رسید و مستفیض از انعام نفیحه او شد الحمد لله طی ذلک میر سید علی پیوسته در مناجات گفتی که خدایا مرا شهید گردان تا نیم شبی دزدان آن قصبه که دزد خانه ایست مشهور بمنزل میر در آمده و غوغا برخاسته و میر با وجود سن نو سالگی و ضعف بدنی گرز آهنین در دست گرفته و الله الله گفته تعاقب نموده و یکدوشی را بدوزخ رسانیده و مجروح گردانیده عاقبت تیری به قتل ایشان رسید و بدرجه شهادت پیوستند و این واقعه در سنه نهصد و نود و هشت ( ۹۹۸ ) بود و تاریخ یافتند که چه شد آن مرشد کامل \*

### شیخ حمزه لکهنوی رحمه الله

نبیره ملک آدم کاکراست که از امرای سلطان سکندر و ابراهیم لودیست و پیوسته مجاور قبر جد خود بود و قبر ملک آدم بطول دو قبر رسمی بلکه زیاده امت جذبه قوی داشت و مهابتی عجیب و قامتی بلند گاه گاهی که در شهر بعیر می آمد چون شیر خوامان راه می رفت و سنگها در دست داشته بهر طرف می انداخت اما به هیچکس نمی رسید اداهای شیرین خوش آیند میگرد و پیوسته مصحف مجید را تلاوت می نمود و بهرکس که اهل میدانست با وی التفات میفرمود و پیش می طلبید و فقیر بحمد الله از انجمله بودم و تقارن میکرد و اگر نه اکثری از حرکات و مکانات او میرویدند و پیرامون نمی گشتند که مبادا ضرری رساند \*

## شیخ پیرک رحمه الله

نیز لکهنویست بکار آب کودی درون جنگل میان غاری دور  
از آبادانی که کس بدانجا پی نتواند برد مخفی می بود و در  
هر هفته یکبار بعد از نماز جمعه افطار میکرد و پیرزالی در خانه او  
بود که پارچه نان خشک با میوه درخت کنار که خود نشانده بود برای  
غذایی او می آورد و اگر کسی ارتکاب مشقت شدید نموده بزیارت  
او می رفت در آن وقت معین بر در حجرة برآمده می نشست و  
سخن اصلا نمیکرد و در زمان حکومت حسین خان مرحوم در لکهنو  
فقیر با یاری دیگر عبد الرحمن نام خلیفه حسین خان بقصد ملاقات  
او رفتم و او را پوستی بر استخوانی دیدیم و ماران بسیار بزرگ هر  
از بیرون و درون آن غار می کشیدند یکی از حاضران ترسیده  
خواست که بعضا بزند اشارت بمنع کرد و گفت از شما چه برده اند  
و چون ازان کم پیر حال پرسیده شد گفت مدت می سال و زیاده  
است که او درین خرابه میباشد و این ماران بار مائومند و بکس  
ضرری نمیرسانند در وقت وداع پارچه نانی چند روزه و میوه  
نخشکی که در پیش داشت بهمراه حاضران اشارت نمود تا برداشتند  
و آن یار پارچه زرین بتحفه گذرانید قبول نکرد و این هر دو بزرگوار  
در آن نزدیکی از عالم درگذشتند \*

## شیخ محمد حسین مکندری

مکندره قصه ایست در میان دو آب صاحب ذوق و حال بوده و  
منقطع منزلی از خلیق مدت پنجاه سال بعد از ترک ملازمت

بگوشه عبادت استقرار و استمرار داشته بدر مخلوقی نرفته چون فقیر  
در سنه نهصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) شرف خدمتش دریامتم پرسید  
که معنی این بیت خواجه حافظ چه باشد • • •  
عفو خدا بیشتر از جرم ما است • نکته سربسته چه گوئی خموش  
پرسیدم اشکال در کجاست گفت چون نکته سربسته را خود گفت  
امر بخموشی چراست گفتم خود فرمائید گفت چنین بخاطر میرسد  
که نکته سربسته شاید این باشد که جرم ما همه بخلاق اوست و این  
قدم بیشتر (†) نهادن است خاموش بودم و مثل این تاویلی درین  
آیه میکرد که و اَعْبُدُ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - و میگفت که  
حتی بجهت اذتهایی غایت ست و انتهای غایت درینجا گنجایش  
ندارد و ظاهرا این انتها نظر بکاف خطاب باشد که انتها پذیر است  
و الله اعلم تا مراد او چه باشد و آن صحبت آخرین بود •

### شیخ عبد الواحد بلگرامی

بلگرام از توابع قنوج است بسیار صاحب فضایل و کمالات و  
و ریاضات و عبادات است و اخلاق سنیه و صفات رضیه دارد و مشرب  
او عالیست بیشتر ازین بچند سال خود نقش و صوت<sup>(۲)</sup> بهندی  
می بهت و میگفت و حال می ورزید و درین ایام خود را از همه  
گذرانیده و شرحی بر نزهة الارواح نوشته صحفقاذه و همچنین در  
اصطلاحات صوفیه خیلی رمایل نوشته از انجمله سذابل نام و غیر آن

( † ) در شعر - بیشتر - بیای موعده است ( ۲ ن ) صورت



تصانیف لایق دیگر نیز دارد اگرچه سرود بجای دیگر است اما  
 بهر تمام از صحبت شیخ همین مکندره یافته هرسالی از بلگرام  
 بجهت عرس شیخ می آید و اکنون که ضعف بصر پیدا کرده نمیتواند  
 رفت و در قنوج متوطن است در سال نهم و هفتاد و هفت ( ۹۷۷ )  
 که فقیر از لکنو در بلگرام رسیدم شبی بعیادت آمد و آن ملاقات  
 اول بار بود که حکم مرهم داشت و گفت این همه گلهای عشق  
 است و مخدومی شیخ عبد الله بداونی نیز اتفاقا چون رجال  
 الغیب از بداونی همانجا تشریف آوردند و یقین شد که اگر شب  
 قدر دریافته باشم آنشب خواهد بود و میر طبع نظم بلند دارم و  
 بجهت راجا نام ملیحی محبوبی مطبوعی گفته که • نظم •  
 ای کرده خیال توبه تخت دل ما جا • هرگز نبود در دل ما غیر ترا جا

• واه •

مرد بجنگ چو اول بصلح آمده

دمی بلطف نشین تا زخوبش بر خیزم

ذکر فضائلی که جامع اوراق اکثر ایشانرا ملازمت  
 کرده و تلمذ نموده

و الاجماعه را که ندیده و در اطراف و اکناف بلاد شهرت دارند  
 از حد عصر افزون و از دایره احصا بیرونند آزان جمله استاد الا سائده  
 میان حاتم سنبلی شاگرد میان عزیز الله طلبنی است درین قرن مثل  
 او من حیث الجامعیه عالمی جامع المعقول و المنقول گذشته  
 خصوصا در کلام و اصول و فقه و عربیت - میگفتند که قریب بچهل مرتبه